

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

آخرین حرفی را که ایشان در محرمات ذکر فرمودند هجو یا بدزبانی و الفاظ زشت گفتند، و مرحوم شیخ قدس الله نفسه در اینجا نسبتاً روایات آوردند، عده‌ای از روایات را ذکر کردند، بد نیست، روایات اخلاقی است و اضافه بر جهات اخلاقی این مطلب استفاده می‌شود که بدزبانی از نظر شارع محرم است. البته این بدزبانی به عبارات مختلفی دیده شده در روایات، دیگر چون مرحوم شیخ چون فقط چهار پنج تا روایت آوردند، به همین مقدار، و بحث نوع چهارم با این هجو تمام می‌شود.

نوع چهارم از مواردی که جزء مکاسب محرمة است، جایی است که عمل فی نفسه حرام باشد. ما این توضیح را عرض کردیم به نحو کافی و وافی، این عنوان که کل عمل محرم یحرم اخذ الاجرت علیه، این در روایات ما، الان در روایات موجود ما نیامده است، اما در کتاب به اصطلاح تحف العقول در آن روایت معروف آمده و در آن روایت عرض کردیم از این کلیات دو تا دارد: کل نجس لا یجوز بیع، و کل حرام، و این هر دو در مقنعه شیخ مفید هم آمده است، در نهایه شیخ طوسی هم آمده، بعدها هم بین اصحاب مشهور شده است. عرض کردیم بعد هم در کتاب شرایع پنج قسم کرده برای مکاسب محرمة، قسم چهارم هم همین است. ما یحرم فی نفسه، که مرحوم شیخ انصاری هم در اینجا به نحو تفصیل این نوع چهارم را، بیشترین قسم مکاسب مرحوم شیخ همین قسم چهارم بود، به نحو تفصیل محرمات را با حروف هجایی به ترتیب حروف هجایی نقل فرمودند. البته محرمات بیش از این مقدار است، قطعاً خیلی، عرض کردم ما در کتب فقهی خودمان یک باب مستقلی یک جای مستقلی به عنوان محرمات نداریم. یکی از آقایان معاصر کتابی دارند محرمات الشریعه همه را جمع کردند، حدود چهار هزار تا است، جمع کرده در این کتابش، ما عناوین محرم داریم، کار خوبی هم دارد جمع بشود، اما در فقه یک جا جمع نشده است. تقریباً در فقه فعلی ما مخصوصاً به برکت شیخ انصاری، تقریباً در ذیل می‌گوییم شیخ انصاری، چون در کتاب جواهر هم نیامده که استاد شیخ است، اما شیخ مرتب‌تر است، از جواهر هم مرتب‌تر است. به برکت مرحوم شیخ عده‌ای از محرمات در این نوع چهارم مکاسب محرمة ایشان ذکر شده است. که این دیگر آخرینشان است. به نظرم مسئله ۲۹ است یا ۳۰ است. که ۲۹ عنوان یا ۳۰ عنوان را ایشان از محرمات آوردند و کار خوبی هم هست.

اینکه اصل مطلب اگر عملی مبعوض شد، این را ما یک توضیحاتی دادیم. گاهی مبعوضیت عمل به حسب مستفاد از لسان دلیل، جوری است که تمام مراتب مبعوضیت را می گیرد، حتی معامله. گاهی هم نه مبعوضیت یک عمل در یک محدوده معینی است، این دیگر کار فقیه است. و کار فقه است و مراجعه به لسان ادله.

یک بحث کبروی این است. هر عملی اگر مبعوض شد و محرم شد، گرفتن پول در مقابل آن، اکل مال به باطل است. هر عمل محرمی شد، حالا ایشان هجو، یک کسی پول بگیرد که مردم را فحاشی بکند، مثل خیلی از رسانه ها کارشان همین است، پول می گیرند برای فحاشی به دیگران. این پول بگیرد برای اینکه فحاشی بکند، اضافه بر اینکه آن فحاشی حرام است، آن پولی هم که می گیرد، ملکش نمی شود، آن پولی هم که می گیرد، حرام است. یعنی داخل ملکش نمی شود و آن معامله، معامله باطلی است.

عرض کردم محرمات بیش از این مقدار است. اینکه خود عمل به تمام مراتبش این اقتضا را بکند روشن نیست. آنجایی که آن عمل کاملاً واضح است که مبعوض است و باید از آن اجتناب کرد، آنجا دیگر می شود این مطلب را به نحو کلیت اثبات کرد.

و عرض کردیم به لحاظ فتاوی فقهاء مثلاً در فقه های قم این اصطلاح را نداریم، لایجوز اخذ مثلاً یحرم اخذ الاجره علی العمل المحرم، ما چنین عنوانی نداریم، اما در علمای بغداد داریم. مرحوم شیخ قدس الله سره و مرحوم شیخ مفید و بعدها هم در شرایع خب طبعاً هم در جواهر متعرض شده، و مفصلش شیخ انصاری در اینجا، قسم چهارم تمام می شود با هجو.

بعد نوع پنجم: نوع پنجم از آن جایی که یحرم اخذ الاجرة علیه، دقیقاً عکس نوع چهارم. ما یجب العمل به، آنچه که بر انسان واجب است بخواهد اخذ اجرت بر آن بکند، بر آنچه برایش واجب است. مثلاً واجب است برایش تجهیز میت بکند، می خواهد پول بگیرد برای تجهیز میت، آن هم جایز نیست، حالا آن چون مسئله پنجم است و مفصل است آن وقت وارد می شویم. با این مسئله اخذ اجرت بر واجبات مبحث شیخ قدس الله نفسه در مکاسب محرمه تمام می شود. یک خاتمه ای با بعضی از، یعنی بعضی از مواردی که جزو محرمات است، جزء این خاتمه نقل فرمودند.

حالا برای اینکه ایشان بعضی از روایات را خواندند، ما هم متعرض این روایت بشویم. البته این زبان بد و این ما در روایات هم عنوان فحش داریم.

عرض کردیم اصل کلمه فحش و ماده فحشه به معنای وضوح است. مثلاً تفاحش الامر، یعنی واضح شد، تفاحش به این معناست. کسی که بخواهد خیلی واضح و صریح مثلاً مطالبی را بگوید که عیب دیگران است، از این جهت به آن فحش می گویند، یعنی در حقیقت

فحش را بیشتر به این لحاظ این که این می آید آن سوء سریره خودش، و لذا در بعضی از روایات تعبیر شده که فحش در حقیقت بیانگر این است که آن سریره من سریره بدی است. امروزی ها چه می گویند؟ می گویند مثلاً خلاف فرهنگ است، از فرهنگ دور است مثلاً، در واقع تعبیر زشت به کار بردن، حرف های زشت به کار بردن، نشانگر آن فرهنگی باطنی باطل انسان است. و لذا در روایات ما تعبیر شده که نشانه نفاق است. یعنی این در قلبش یک سوء اخلاقی دارد با فحاشی آن را ظاهر می کند. چون این فحاشی که به دیگران اثر نمی کند، الان شما بد و بیراه به کسی بگویید که به دیگری اثر نمی کند، در حقیقت بیانگر آن سوء باطن شخص است، بیانگر آن، این فحشه یعنی آن امر باطنی فاسد را ظاهر می کند.

ما انواع تعابیر داریم، یکی مثلاً از تعابیر بله، تعابیر صب است که خب یک سابقاً مناسبتش خواندیم. یکی از تعابیر ان ابغض خلق الله عبد اتق الناس لسانه، این روایت در این در کتاب، البته روایت با بیش از این مقدار است، ولی چون در وسائل آمده که وسائل همه کتاب نسبتاً معتبر است، من از این نسخه مرحوم ربانی جلد یازده ایشان، در ذیل جهاد نفس، ایشان عده ای از اخلاق را در ذیل جهاد نفس آوردند، کار خوبی هم کردند، روایت در کتاب کافی است، این روایتی که خواندم در اصول کافی است، در باب عشرت، و سندش خوب است، فقط در آن سهل بن زیاد است. عده من اصحابنا عن سهل بن زیاد عن صفوان، عرض کردم توضیحات را دیگر کرارا عرض کردم. این مطلب را از زمان علامه شروع شده راجع به سهل، نق نق کردن و اشکال کردن و چون مرحوم نجاشی هم تضعیف ایشان را از قول احمد نقل کرده است، بعد از علامه یعنی بعد از قرن هشتم، اصحاب ما یواش یواش راه افتادند همین روایت ضعیف را تصحیح بکنند. یک راهش هم همان راهی بود که اخباری ها پیش گرفتند. البته توضیحاتشان خیلی واضح نبود، بد نبود حرفشان، ما آن را به صورت متکامل گفتیم بحث فهرستی، به جای بحث اخلاقی.

در کتاب شرح من لا یحضره مرحوم مجلسی اگر نگاه کنید، مجلسی پدر، مثلاً می گوید و رواه عن باسناد فیه سهل و سهل بن زیاد طریق، ایشان تعبیر می کند طریق، اشاره به همان راه فهرست. یعنی در حقیقت مرحوم کلینی این را از کتاب صفوان نقل کرده که سهل از عراق آورده است.

عرض کردم کرارا مرحوم سهل بن زیاد از قم اصل ایشان از تهران بوده، ساکن قم بودند، از قم رفتند به طرف عراق، و مقدار زیادی از میراث های عراق چه از کوفه چه از بغداد را به قم آوردند. که در اختیار کلینی هم بوده است. و این میراث بعد دیگر بالاخره یک دعوایی هم بین ایشان و معاصرش احمد شد. به هر حال اینها این تعبیر سهل طریق، اشاره به این است. یا اصطلاحی که باز من پریروز به کار بردم،

گفتیم این که می گوید عدة من اصحابنا من سهل، این اسناد نیست، این اجازه است در حقیقت. این اصطلاح دیگر بنده بود. یعنی این نه اینکه این از استادش شنیده است از سهل، نه، این نسخه صفوان است که سهل آورده، اجازه نسخه.

س: در این معلوم نیست اجازه هم داده به او؟

ج: به چه کسی؟

س: به سهل یا مثلاً... ۱۰:۰۷

ج: من فکر می کنم من فکر می کنم البته فکر خودم است، چون نوشتند اصحاب، اشکال مرحوم احمد این بوده که سهل اینها را به نحو وجاده آورده، از صفوان نشنیده. اشکال خود من این است الان در ذهن من. دلیلش را هم از من پرسید یک چیزی نیست که حالا در عبارات اصحاب تصریح به این باشد، از مجموعه شواهد خود من این را می فهمم. احتمالاً ایشان در بغداد نسخه ای از کتاب صفوان را گرفته، از خود صفوان نشنیده، آورده است قم. احمد اشعری فوق العاده در حدیث مقید بوده است، معتقد بوده شما حق ندارید بگویند عن صفوان، بگو وجدت فی کتاب صفوان. سهل هم معتقد بوده نه، چون یقیناً کتاب مال او بوده، می توانستم بگویم عن صفوان. و عرض کردم این کذب نیست، این مبنای علمی است. بله ما که خارج هستیم ممکن است بگوییم مبنای سهل را قبول نداریم نه اینکه این خلاف عدالت سهل باشد. و عرض کردم این یک مبنای معروفی بوده در آن زمان. عده ای معتقد بودند، عده ای تقریباً در اصول در رجال در حدیث اهل سنت روی ۹۵ درصد، عن عنه مساوق با اتصال است. اگر گفت عن صفوان یعنی باید شنیده باشد. العن عنة تساوق الاتصال، عده ای می گفتند نه عن عنه اعم از اتصال است. روشن شد این دو تا کلمه؟

س: ۱۱:۳۰ تدلیس ما عن عنه است دیگر...

ج: تدلیس چرا باشد؟ می گوید من می دانم کتاب مال اوست، می توانم بگویم عن فلان، من که نگفتم، نگفتم سمعت منه، گفتم عن فلان،

س: معنای متعارفی هم هست دیگر.

ج: خب ایشان هم قبول فرمودند. معلوم می شود هم ذوق سهل هستند ایشان.

حالا دیگر بحث نفرمایید.

عرض کردم مناقشه

س: نه الان فرض کنید یک کتابی باشد استاد، مال شما باشد، بنده از این کتاب نقل کنم ۱۱:۵۳

ج: عرض کردم دیگر، سلمنا، متعارف،

متعارف این که باید بگوید وجدت فیه، نگویید عنه.

آنهایی که مخالف هستند دقیق بودند می گفتند نباید بگوید عنه، عن عنه مساوق است با...

حالا شما هم مبنایتان همین باشد، اشکال ندارد، بحث نفرمایید، من هم نمی خواهم با شما بحث کنم. بحث دلیل بالاتر هم دارد غیر از این که فرمودید.

علی ای حال این که آیا، پس نکته روشن شد؟ این در حقیقت یک مبنای علمی بوده که آیا عن عنه تساوق الاتصال، یا لا تساوق، این منافات با عدالت انسان، منافات با جلالت شأن انسان، منافات با علم، با هیچی ندارد خب، رأی است، این اشکال به سهل نیست. ممکن است خیلی از ما هم مثل حضرت آقا که قبول فرمودند خیلی از ما هم قبول بکنیم. غرضم و تصادفاً این بحث به این صورت در میان کلمات متأخرین ما، متقدمین ما اصلاً خیلی مطرح نشده است. سنی ها خیلی رویش بحث کردند. ما شاید الان فعلاً ده ها قول از اصحاب به این قول داریم، شاید هم نزدیک به هفتاد و هشتاد قول، قال فلان قال فلان.

عرض کردم ۹۵ درصد اقوال اهل سنت که مرحوم احمد هم از همین راه است، می گویند عن عنه مساوی با اتصال است، شما نگو عن فلان، بگو فی کتاب فلان، اما عده ای می گفتند نه عن عنه اعم از اتصال است، من نگفتم سمعت، اگر گفتم سمعت اگر گفتم حدیثی، اگر گفتیم سمعت اشکال وارد است، من که نگفتم سمعت صفوان یقول، عن صفوان، عن عنه هم به نظر من اعم از، من نظرم این است لذا می گویم عن صفوان. دقت فرمودید؟

یک راه دیگر هم خب می دانید که عده ای رفتند که مثلاً، حدیث که خیلی مضمونش قشنگ است انصافاً، هم لفظش قشنگ است، یعنی ما هم جای کلینی بودیم این نسخه را نقل می کردیم. مشکلی ندارد نسخه انصافاً مشکلی ندارد. سهل این نسخه ای که از صفوان نقل کرده بعد هم عیسی بن قاسم ثقه است، از اجلاء هم است نسبتاً عن ابی عبدالله علیه السلام. متن حدیث هم گفت اعرفوا احادیثنا فانا قوم

الفصحاء، متن حدیث هم فوق العاده قشنگ است. ان ابغض خلق الله عبد اتق الناس لسانه، واقعش هم همین طور است. کسی که مردم از شر زبان او در امان نیستند این مبعوض ترین خلق هم هست. پس حق با کلینی است. ما هم زمان کلینی بودیم همین کار را قبول می کردیم. الان هم نسخه صفوان که راوی اش سهل باشد ما نقل می کنیم. این جور چیزها را نقل می کنیم. این انصافاً خوب است.

باز نسخه دیگری باز مال سهل است. البته این اکرام اعم است. این در روایات ما آمده زیاد هم آمده، سنی ها هم دارند. و یکی از واقعاً جوامع حکم رسول الله (ص) است. باز روایت دیگر عن جابر این البته سندش کمی گیر دارد عن ابی حمزه ثمالی عن جابر، فکر نمی کنم ابو حمزه جابر را درک کرده باشد، قال قال رسول الله شر الناس این به السنه مختلف است، يوم القيامة الذين يكرمون به صيغه مجهول بخوانید، شر الناس يوم القيامة الذين يكرمون اتقاء شرمهم، مفعول لاجله است، یعنی این قدر اینها خبیث هستند که نه فقط انسان نمی تواند به اینها بگوید شما بد هستید، دو، نمی تواند ساکت هم بشود، سه، احترامشان هم باید بکند، این خیلی است دیگر. چون یک مرحله آدم می گوید آقا این طرف تو آدم بدی هستی، اینها اینقدر خبیث هستند که این مرحله را نمی شود انجام داد، دو، آدم ساکت بشود اقلاً خب زبانش را، این هم این قدر خبیث است این مرحله هم نمی شود، مرحله سوم، حرف عادی هم نمی شود، باید احترامش هم بکنید، تعظیم و تبجیل و خب این دیگر فوق العاده باید خبیث باشد، واقعاً هم همین طور است، واقعاً شر الناس يوم القيامة اینها هستند که انسان این قدر اینها شرارت دارند و اینقدر اینها خباثت و دنائت و پستی و بلانسیبت بی شرفی دارند که انسان باید از اینها با احترام، اصلاً با اینها برخورد با احترام آمیز بکند، کمتر از آن بکند نابودش می کنند. ببینید دیگر چه اوضاعی پیدا می کند.

بله، روایت دیگری داریم که مرحوم شیخ کلینی نقل کردند عرض کردیم در قم در اوایل قرن چهارم که دست به تنقیح زدند، یکی از آثاری که دو تا خط را من چون نه اینکه حالا این مطلب اهمیت دارد، به خاطر دو خط را می خواهم، ما دو تا خط اساسی در قم داریم در اول قرن چهارم، یکی خط کلینی، یکی هم خط مرحوم ابن ولید. اینها اختلافاتی دارند. من بحث کبروی اش را عرض کردم، در مصادیق گاهگاهی مصادیقش را بیان می کنم.

یکی از مصادیقی که محل اختلاف بین این دو خط بود، نسخی از کتاب یونس بود که محمد بن عیسی بن عبید آورده است. ظواهرش ایشان عرض کرد، من جایی ندیدم خودم، لکن با تقریبی که به ذهن خود ما آمده، ایشان به قم آمده، محمد بن عیسی بن عبید یقطینی رحمه الله. این نسخه یونس هم محل اختلاف بود. یکی از نقاط اختلاف بین این دو خط، که این دو خط خیلی در تنقیح احادیث ما تأثیرگذار بود. البته فی ما بعد بیشترین تأثیرگذاری یعنی بیشترین مکتبی که توانست تنقیح احادیث بکند، مکتب دوم بغداد است. این مکتب دوم

بغداد بعد از این دو نفر است. مکتب دوم بغداد، چون مرحوم کلینی ۳۲۹ یا ۳۲۸ وفاتش در بغداد است، و مرحوم ابن ولید ۳۴۳ است ظاهراً یا ۳۴۴، ۳۴۳ است ظاهراً، در نجاشی دارد من یادم رفته است، ۳۴۳ است. و مکتب بغداد بدایات ظهورش با آمدن آل بویه به بغداد است، ۳۳۴، یعنی آمدن آل بویه بین این دو تا است. دیگر با آمدن مرحوم ابن قولویه، با وجود ابن قولویه و بعد شیخ مفید، اینها بعد از هر دو مکتب است. عرض کردیم آن که در بغداد بیشترین تأثیر، بیشترین تأثیری که ما الان تا این لحظه ای که من در خدمت شما نشستم، چون این فکر شیعه را شما باید دائماً در ذهنتان تمرین بکنید و تکرار بکنید. بیشترین تأثیر را ما به مکتب دوم بغداد داریم.

س: مکتب اول بغداد چه کسانی هستند؟

ج: ابن ابی عمیر و هشام و یونس و اینها، صفوان و اینها.

مکتب دوم بغداد که از سال بعد از آمدن آل بویه به بغداد شروع شده و شخصیت های معروفش مفید و سید مرتضی و سید رضی و ابن قولویه و مرحوم شیخ طوسی و سلار و الی آخره... این بزرگانی که هستند که از سال تقریباً سیصد و بیست و خرده ای با آمدن شیخ کلینی که دقیقاً نمی دانیم چه وقتی آمده، و با خروج شیخ در حدود سال ۴۵۰، که عرض کردیم از زمانی که شیخ از بغداد خارج شد چهارصد، نزدیک الان هزار سال، الان ۱۴۳۶ است، چهارده سال دیگر می شود هزار سال. دیگر در این مدت ما مکتبی در بغداد نداشتیم. از آن وقت حساب کنید تا حالا.

با خروج شیخ از بغداد دیگر تمام شد. یک مکتب تأثیرگذار ما در بغداد دیگر...

این مکتب بغداد خوب دقت بکنید، تا حد زیادی اعتمادش بر خط کلینی است نه ابن الولید. آن دو مکتبی که در قم بود به خلاف صدوق. صدوق اعتمادش بر ابن ولید است نه کلینی. روشن شد؟ لکن خط عرض کردم صدوق و اینها تقریباً حدود سال ۴۰۰ تمام می شود. آن که الان تا زمان ما مثل یک جریانی ادامه دارد، مثل یک سیلابی ادامه دارد، چون حضرات می گویند حذر عن السیل، آن مکتب دوم بغداد است، که مکتب دوم بغداد متأثر است به مکتب کلینی در اول قرن چهارم. چون در مکتب کلینی با غیبت، با عصر غیبت صغری تمام می شود. آن که بیشترین دیگر به اصطلاح مکتبی است که صد در صد کارش تقیح است، یعنی مکتبی است که صد در صد کارش علمی است. چون مکتب اول بغداد از حدود سال ۱۵۰ است، زمان موسی بن جعفر (ع)، تا حدود ۳۱۰. به نظر ما این فقه الرضا آخرین نوشته از مکتب اول بغداد است این فقه الرضا. لکن چون اینها به هر حال در عصر امام بودند، بعد هم در عصر غیبت، در این خط تولید هم داریم، یعنی مستقیماً از حضرت موسی بن جعفر (ع) شنیدند، از حضرت جواد (ع) شنیدند، این خط مکتب بغداد.

مکتب قم از حدود ۲۰۰ است تا حدود ۴۰۰. کار این مکتب تنقیح است اما تولید هم دارد چون عده‌ای از آنها خدمت حضرت رضا (ع) رسیدند، خدمت حضرت جواد (ع) شنیدند، بعدها از همین مکتب توقیعات داشتند. از همین مکتب قم است دیگر توقیعات قم. مرحوم صفار توقیعات مفصلی به حضرت عسکری (ع) دارد، مرحوم حمیری توقیعات بسیار مفصلی به حضرت مهدی (ع) دارد. مکتب قم هم باز در آن حالت تولید بود. اما مکتب دوم بغداد دیگر حالت تولید ندارد، چون بعد از غیبت صغری است، تماماً کار علمی است، یعنی کاری که ما الان می‌کنیم. خوب روشن شد؟

س: آن وقت تمایز بین ابن ولید و کلینی که حالا بعد در بغداد به طریق کلینی ...

ج: اینها چون هیچ کس نگفته است، ما حالا می‌گوییم اینها با زحمات زیادی پیدا کردیم، یکی یکی سعی می‌کنیم در خلال مباحث مواردش را بگوییم. یکی از آنها که تا حدی کلیدی بوده مجموعه آثار یونس به طریق محمد بن عیسی است. کلینی روی اینها اعتماد کرده، ابن الولید اعتماد نمی‌کرده است، معتقد بوده اینها قابل اعتماد نیستند.

این خیلی موثر بوده فی ما بعد. خوب دقت بکنید.

به عکس ابن الولید مثلاً روی نسخه دیگر یونس اعتماد کرده، بغدادی‌ها روی آن نسخ اعتماد نکردند، خیلی کم اعتماد کردند. درست به عکس است در آثار یونس این دو تا بر عکس هستند.

علی ای حال این حدیث شماره ۹ که از اینجا می‌خوانم، صفحه ۳۲۶ در باب هفتاد جهاد النفس دارد که: کلینی عنه عن علی بن محمد بن عیسی عن یونس، این همان نسخه یونس به مکتب کلینی است. روشن شد؟

س: دلیل عدم اعتمادش چه بوده استاد؟

ج: دیگر خیلی طولانی می‌شود دیگر، حالا همین مقدارش هم طولانی شد دیگر. فقط می‌خواستیم کمی آشنایی باشد. انشاء الله در وقت دیگر.

عن عبدالله بن سنان قال قال ابا عبدالله عليه السلام من خاف الناس لسانه فهو في النار؛ این هم جزء انصافاً قشنگ است. یک توضیحی راجع به این احادیث بعد عرض می‌کنم.

در باب ۷۱ ایشان باب تحریم الفحش و وجوب حفظ اللسان. اصلاً این البته باب ۷۰ چند تا روایت خواندم از جهاد النفس، خیلی مربوط به این جهت نبود، لکن این باب دقیقاً مربوط به همین مسئله ای است که مرحوم شیخ انصاری متعرض شدند.

مرحوم کلینی قدس الله سره عن محمد بن یحیی عن احمد بن محمد بن عیسی عن ابن فضال، این دیگر چون زیاد شرح دادیم، حتماً ملتفت شدید، این نسخه ابن فضال پدر است. دیگر این قدر ما این را گفتیم که انشاء الله حفظ شده باشید. هر جا در کتاب کلینی ابن فضال آمده مراد پدر است، حسن بن علی، لکن در کتاب شیخ طوسی، اول سند می گوید ابن فضال هم مراد پسر است، غرض این ابن فضال ها در این دو کتاب مختلف هستند. اگر ابن فضال در اول تهذیب هست مراد پسر است، پسر اسمش علی است. اگر در کتاب کلینی است، در این طبقه با دو واسطه، اگر با دو واسطه باشد، با یک واسطه از ابن فضال پسر هم نقل می کند، اما غالباً اسمش را می برد، بادو واسطه ابن فضال پدر است، اسمش حسن است. و انصافاً هم شخصیت بزرگواری است. حتی گفته شده ایشان فتحی نبوده بعدها برگشته. انصافاً حالات عجیبه ای دارد ایشان. عن ابی المغیری عن ابی بصیر، حمید بن مثنی، ایشان هم ثقة است ابوبصیر هم، قال من علامات الشکر الشیطان، این هر دو درست است، هم شکر درست است، هم شکر درست است، بفتحین بکسر ثم سکون، هر دو، یک بحثی است که بحث قرآنی است، به اصطلاح این روایاتی است که شواهد قرآنی دارد، چون در قرآن دارد و شارکهم فی الاموال و الاولاد، که شیطان یعنی در وجود انسان یک رگ شیطانی هست، شارع، آن وقت از این کلمه اولاد معلوم می شود که از برمی گردد به جنین اصلاً، این شرک شیطان که در روایات دارد که مثلاً بسم الله گفته بشود و الا شرک شیطان هست، این یک عناوینی دارد یعنی اختصاصی به اینجا ندارد، اصلاً یک عنوانی دارد و روایاتی دارد و به همین عنوان و ای کاش ایشان یک جامی آوردند. این تعبیر اشاره است به همان اولاً به آیه مبارکه، بعد هم به همان حدیث معروف السعید سعید فی بطن امه و الشقی شقی فی بطن امه، و این که اینجا ایشان آورده که نسخه ابن فضال است، به صورت نسبتاً مفصل ترش در باب ۷۲ برای اینکه آن روشن بشود، عن عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن خالد از مرحوم کلینی از عدة من اصحابنا، از برقی پسر، احمد، عن عثمان بن عیسی، خود من یک شبهه ای در روایات برقی پسر از عراقی ها دارم. البته زیاد است، عددش کم نیست، چون اشکال ما این است که شواهد ما نشان نمی دهد برقی پسر به عراق رفته باشد. عثمان بن عیسی از مشایخ کوفه است. و اصلاً ایشان واقفی هم هست، باز شواهد ما نشان نمی دهد که واقعی ها در قم آمده باشند.

من این قاعده را چند بار عرض کردم، این با تبع است دیگر. ندیدم کسی از واقعی ها، کیسانی ها، فتحی ها، زیدی ها، نمی دانیم این هایی که نسبت داده شده مذاهب فاسده، به استثنای غلات، در قم آمده باشند. غلات داریم همین مثل سهل بن زیاد و فلان، داریم از غلات که در قم آمدند، اما واقعی به قم آمده باشد من تا حالا ندیدم یا فتحی آمده باشد به قم و قمی ها از او نقل کرده باشند. بله، مرحوم کلینی

کوفه رفته، کوفه حمید بن زیاد فقیه بزرگ واقعی از او نقل کرده، شواهدی که ما دیدیم در این مدت مراجعه، نه اینکه روی این کار کردم بالخصوص و تتبع کرده باشم. ندیدم تا حالا اصحاب مذاهب فاسده، شیعی البته، به استثنای غلات قم آمده باشند. این را من ندیدم.

عن عمر بن اذینه از اجلای ما است، عن ابان بن عیاش، که ابی عیاش که محل کلام است، اسم پدر ایشان فیروز است مکنّا به ابی عیاش، عن سلیم بن قیس، این همان کتاب سلیم است و عرض کردیم کرارا راجع به کتاب زیاد صحبت کردیم، دیگر نمی خواهم تکرار بکنم، کتاب سلیم تقریباً اولین کسی که ما داریم خیلی کتاب را پخش کرده کلینی است. این کتاب بلاشکال بین شیعه مخفی بوده و چون در آن صراحتاً اولی و دومی و تمام دستگاه خلافت را به یک نحو عجیب و غریبی زیر سوال برده، نه زیر سوال، زیر بدترین کارها برده، خواهی نخواهی هر وقت هم از شیعه می خواسته نقل بکند حتماً به تقیه به شرایط مکانی و زمانی اش کم و زیاد می کرده. نسخ کتاب فوق العاده مختلف بوده به خاطر همین جهت، نکته اش هم واضح بوده است.

علی ای حال عن امیر المومنین (ع) قال قال رسول الله (ص) ان الله حرم الجنة علی کل فحاش بذیء لیل الحیاء لا یبالی ما قال ولا ما قیل فیه، یک انسان بی دردی است، هر چه به زبانش می آید می گوید، هر چه هم مردمش به او گفتند عین خیالش نیست. لا یبالی ما قال ولا ما قیل فیه، فانک ان فتشتحو، خوب به زندگی اش نگاه کنید یا اصل و نسب درستی ندارد، لم تجده الا لغی، لام با غی، غی یعنی نستجیر بالله، چون ما در لغت عربی ریشه داریم، لرشده، یعنی پدر و مادر صحیح دارد، غی عکسش هست، او شرک شیطان، دو جور قرائت شده، شرک شیطان، شرک شیطان.

این روایات عرض کردم کرارا سابقاً هم عرض کردم این یکی از فوارق اساسی بین نصوص دینی ما و قانونی ها، آقایانی که می خواهند نصوص دینی را تفسیر قانونی بکنند، با این مشکل روبرو هستند، یکی از نقاط مشکل همین است. در نصوص قانونی فقط همان خود قانون گفته می شود. در نصوص دینی می رود گاهی روی ملاکات، می رود گاهی تا از آن اول وجود تا آخر مراحل تکاملی انسان که روز قیامت باشد. ببینید دقت بکنید ان الله حرم الجنة، آن مرحله آخر را گرفته، بعد هم می گوید نکته اش این است که این رگ شیطانی در وجودش است، آن رگ شیطانی در خلال زبانش روشن می شود، صحبت که می کند، اگر رحمانی باشد این الفاظ قبیح را به کار نمی برد، روشن شد؟ این مال یک خرابی است که در السعید سعید فی بطن امه، این در وجودش است، در ذاتش است. با اینکه مومن هست، می گوید من مسلمان هستم، چطور مسلمان هستی که خب جلوی زبانت را نگه دار، این اگر انسان واقعا، این معلوم می شود یک رگ شیطانی قوی در

او هست. قيل يا رسول الله (ص) و في الناس شرک شیطان، آخر در مردم هست که شیطان شریک باشد؟ فقال رسول الله (ص) اما تقرأ قول الله عزوجل و شارکهم فی الاموال و الاولاد، این حضرت، این به اصطلاح جزو احادیثی بوده که شواهد کتاب و سنت دارد.

شواهد کتابش شارکهم فی الاولاد، شواهد سنتش هم السعيد سعيد فی بطن امه و الشقی شقی فی بطن امه، روشن شد؟

آن وقت این نکته هم روشن شد؟ یکی از جاهایی که فقه را مشکل می کند که قانونی است این است. اولین قوانین بشر وضع می کند، آنها آن جنبه غیبی ندارند که حالت جنین و اینها و شیطان را تشخیص بدهند یا جنة و بهشت، اصلاً بشر از وقتی که مُرد دیگر، یعنی انسانی که به اصطلاح از درجه حیوانیت هم بالا است، می گوید به جماد، چون این باید نامی بشود، بعد حیوان بشود، بعد انسان بشود، این حکمش حکم جماد است، مُرده حکم جماد است. یعنی تفاوت بین این دو مرحله خیلی زیاد است. لذا هیچ جهت غیبی برای بشر مکشوف نیست. یکی از مشکلات نصوص دینی ما این است. و لذا اصلاً از این تعبیر و شارکهم فی الاموال در می آید این حرام است یا کراهت شدید دارد.

آن وقت بنایشان این است که ان الله حرم الجنة یعنی حرام است. ما در تعابیر دینی مان گاهی به تعبیر بیان ملاکات است. ملاکات هم روشن شد. یک ملاکات شهودی داریم، مثلاً این کار را بکنید رزق تان زیاد می شود. یک ملاکات غیبی داریم شرک شیطان، این ملاکات غیبی است، بشر هر مقدار پیشرفت علمی بکند، این ژن شیطانی را در انسان تشخیص نمی دهد. یکی هم حرم الجنة، آن هم بشر تشخیص نمی دهد. دقت فرمودید؟

پس ما یک مشکلی در نصوص، چون عرض کردیم جعل سه تا مرحله قبل دارد. مبادی جعل، یکی ملاکات است، یکی حب و بغض است، یکی اراده و کراهت است. این سه مرحله. بعد جعل است، بعد مرحله ابلاغ است که اصطلاحاً فعلیت اسمش را گذاشتیم، بعد مرحله وصول به عبد است که اصطلاحاً اسمش را تجز گذاشتیم، بعد مرحله امثال است، که یا انجام می دهد یا نمی دهد.

این هفت مرحله ما در اصول در حقیقت باید روی این هفت مرحله حکم کار بکنیم.

و عرض کردیم آنچه که الان در کتب اصول دارند سنی ها و شیعه ها، همه اش روی مرحله تجز رفته است. تمام این بحث ها. و لذا اگر ما بخواهیم یک اصول جدید بنویسیم روی این تنظیم، کلاً مشکل پیدا می کنیم.

البته در خلال بحث‌های اصول مثلاً جدید شیعه، مدام به بعضی‌هایش اشاره می‌کند. آن که ما الان کل اصول را، این که نقل شده از شافعی گفته اصول بحث از حجت است، درست است. حجت به یک معنای عام. کل مباحثی را که ما الان در اصول داریم حول تنجز است. در این مراحل هفت گانه‌ای که من گفتم، یعنی نه مراحل هفت گانه، در این هفت نکته‌ای که مادر اصول بررسی می‌کنیم. حکم که یکی است، آنها مبادی‌اش هستند، آنها هم بعد مراحل متأخر هستند.

آنچه را که باید در اصول باید ما بررسی بکنیم که این هفت به اصطلاح محور است، این هفت تا محور فعلاً کل کتب اصول ما محور ششم است. البته در آن محور هفتم هم گاهگاهی هست. به مناسبت‌هایی مثل بحث مقدمه واجب و بحث نزاحم و الی آخره...

علی‌ای حال برگردیم به روایات، پس ببینید حضرت صادق (ع) فرمودند: من علامات الشکر الشیطان، تأیید همان روایت شد که عن رسول الله (ص)؟ الذی لایشک فیه که قطعاً هست، این است که زبان‌ش، یعنی اگر چشمش انحراف رفت، این شرک شیطان است، دستش انحراف رفت، شرک شیطان است، این را فقط وحی، مدرسه وحی تشخیص می‌دهد، هیچ بشری نمی‌تواند تشخیص بدهد.

ان یکون فحاش لا یبالی ما قال و لا ما قیل فیه، این یک روایت.

روایت دوم مرحوم کلینی انتخاب کردند از سند روایت مشکل دارد. از ابی جمیل، ابی جمیل مشکل دارد، تازه یرفعه‌هم مرسل هم هست، لکن مضمونش قشنگ است، بعید نیست مرحوم کلینی روی مضمون هم حساب می‌کرده است. عن ابی جعفر علیه السلام، دیگر چون شیخ در اینجا علی خلاف القاعده، چون شیخ عرض کردم کرارا صاحب وسائل، صاحب جواهر قدس الله نفسه از عجایب کارش است، در هر مسئله‌ای سعی می‌کند استیعاب روایات بکند، خیلی هم خوب است، لطیف است این کار، و شیخ انصاری به عکس ایشان، یکی دو تا روایت می‌گوید و غیرها، ختمش می‌کند. و عرض کردیم در معاصرین ما مرحوم آقای حکیم نسبتاً استیعاب دارد نه به اندازه جواهر، و آقای خویی هم مثل مرحوم شیخ یکی دو تا می‌گوید و نحوه‌ها غیرها، ایشان هم ختمش می‌کند. لکن خوب است انصافاً، انس به روایات اهل بیت (ع) خیلی زیباست، مخصوصاً که واقعاً این روایات اینقدر زیباست که اصلاً انسان شاید وثوق پیدا کند متنش از امام صادر شده هم به لحاظ عربیتش و مضمونش و جهات غیبی‌اش و شهودی‌اش،

س: ولو غالبشان نقل به معنا هستند؟

ج: معلوم نیست غالبش نقل به معنا باشد.

عن ابی جعفر علیه السلام قال ان الله یبغض الفاحش المتفحش، فاحش کسی که الفاظ زشت به کار می برد، متفحش کسی که زیاد و فراوان و اعلام می کند و داد و فریاد و الی آخره...

حدیث سوم این هم جزو این حدیث جزو میراث بغداد بوده، علی بن حکم میراث عراق بوده توسط احمد به قم رسیده اشعری، حدیث سوم جزو میراث کوفه است که باز توسط احمد، از محمد بن سنان، ببینید با اینکه محمد بن سنان از غلات است، احمد نقل کرده است. ایشان ببینید من عرض کردم اولین کسی که در قم به حسب معلومات ما احادیث را تنقیح کرده ولو به حسب ظاهر طرف ضعیف است، خوب دقت بکنید، انتخاب کرد آورد قم احمد است. دومی کلینی است یا ابن الولید است. ابن الولید و کلینی به یک واسطه از احمد نقل می کنند. پس روشن شد تاریخ حدیث؟

س: ۳۴:۳۵

ج: باشه قبول کرده، خب این تنقیح کرده، این فهمیده که این یکی را درست نقل کرده است. نفهمیده همه اش...

عن ابن مسکان عن الحسن الصیقل قال قال ابو عبدالله علیه السلام ان الفحش و البذاء و الصلاة، بدزبانی، زبان درازی کردن، من النفاق؛ ببینید دقت کنید جهات غیبی، یک: از نطفه خبر دادند، دو: از آخر امر که به بهشت می رسد یا نمی رسد خبر دادند. یک خبرهایی هم در وسط است. این ملاکات را ببینید دقت بکنید. می گوید اگر کسی حرف بد می زند غیر از حالا اینکه شرک شیطان است، اصلاً در ذاتش حالت نفاق دارد، ایمان ندارد در ذاتش، ظهورش به همین الفاظ زشت است. اگر این ایمان کامل بود، ظاهر، دقت می کنید، اینها همه جهات غیبی است.

خب دقت کنید از جهات غیبی ما برسیم به حکم قانونی، این خیلی مهم است در فقه ما. مثلاً ممکن است کسی بگوید اگر گفت البذاء من النفاق این از حرمت در نمی آید مثلاً من باب مثال، این جنبه اخلاقی در می آید من باب مثال می خواهم بگویم. اما اگر فرمود ان الله حرم الجنة این از حرمت در می آید. آن نکته من که روایت را خواندم نه فقط مثل مرحوم شیخ آورده، می خواستم آن نکته فنی را بگویم، نکته فنی که شما در اصول در فقه کلاً با آن مبتلا هستید این است.

مثلاً فرض کنید عدس بخوریم فرض بکنیم دستشان را بشوید قبل از غذا، این سعه رزق می آورد خب این ملاک است دیگر. آیا این ملاک استحباب در می آورد یا در نمی آورد؟ یا یک امر دنیوی است ربطی به استحباب ندارد.

این یکی از جهات اساسی است که ما در قرآن و روایات نبوی و علوی داریم. و آن اینکه گاهیگاهی مثلاً می گوید حرام عليك، خب هیچی، يستحب ذلک، يكره، يحرم عليك، يجب عليك، اینها خود حکم است خیلی روشن است. گاهی می آید روی ملاکات، گاهی هم ما داریم ان الله يحب التوابين و يحب المتطهرين، گاهی هم می آید روی اراده، ان الله يريد بكم اليسر، ان الله اراد کذا، لکن ملاکات بیشتر است. اینها هر سه مبادی جعل هستند. ملاکاتش و حب و بغض و اراده و کراهة.

از این مبادی جعل ما چطوری جعل را استنتاج بکنیم این کار مهم فقه است. دقت فرمودید؟

حالا ببینید حدیث بعدی باز مرحوم کلینی از احمد، احمد اشعری علی بن نعمان، خود علی بن نعمان جزو اجلاء اصحاب است، لکن عمر بن شمر کمی اشکال دارد و جابر جعفی هم که گفتیم مرحوم نجاشی خیلی به ایشان حمله کرده و درست نیست. عن ابی جعفر قال قال رسول الله ان الله يبغض الفاحش البذیع السائل الملهف، یک چیزی را بچسبد و از آدم بخواهد، همین جوری بچسبد و رها نکند آدم را، خب آدم اذیت می شود دیگر. حالا این ببغض یعنی کراهت دارد یا حرمت دارد؟ بعضی ها هستند یک چیزی می خواهند، رها نمی کنند شب و روز تلفن می زنند، خب زوری، خب واقعاً آدم را اذیت می کنند، هر چه که بگوییم آقا نمی شود امکانات زندگی من جواب نمی دهد، می چسبد به آدم. ان الله يبغض الفاحش البذیع، اینها هر کدام جدا هستند، کسی که فاحش است و بذیع اللسان است، السائل الملهف، سائل طلب می کند و اصرار می کند و ول کن نیست.

باز روایتی از ابن اذینه از ابن ابی عمیر از طریق ابراهیم بن هاشم، این روایت اصلش عراق بوده به قم به توسط ابراهیم بن هاشم رسیده است. اینها را میراث ها را شرح دادیم دیگر حالا من فقط اشاره می کنم. سندش درست است عن ابی جعفر قال قال رسول الله لعائشه این هم خیلی عجیب است که امام از کلام رسول الله، یا عائشه ان الفحش لو كان مثال لكان مثال سوء یا سوء، اگر فحش و بد زبانی در خارج مجسم بشود، یک مجسمه زشتی است.

س: خیال کردم لکانت عائشه...

ج: بله، به قول ایشان شاید مراد همین است.

مثلاً باز دو مرتبه عن قال من فحش علی اخیه المسلم نضع الله منه برکة رزقه، این هم ملاکات است لکن ملاکات دنیوی، و وکله علی نفسه، این ملاکات غیبی، و افسد علیه...

س: آن قبلی که می گفت به شکل مجسمه زشت در می آید آن کدام ملاک بود آن وقت؟

ج: اینها ملاکاتی است لکن ملاکاتی است که به اصطلاح بازعالم غیب خبر دارد. اگر بنا باشد تجسم بشود به شکل یک انسان زشت، یک موجود پلیدی است.

بعد روایت بعدی این را می‌خواهم چون وقت هم تمام شد، عذرخواهی می‌کنم. سماعه گویا با آن شتربانش یک بدی گفته حضرت خیلی ناراحت می‌شوند، بله، در کتاب منصوب به حسین بن سعید، زهد، اگر کتاب ثابت باشد حدیث صحیح است. عن ابی عبد الله قال قال رسول الله (ص) ان من اشر، اشر و شر هر دو استعمالش درست است، ان من اشر عباد الله من تکره مجالسته لفحشه، اینقدر بد زبان است که مردم، این پیش خدا، این وقتی می‌گوید پیش خدا، این اشاره به این است حالا دیگر من این توضیح را الان نمی‌توانم بدهم، یعنی این یک درجه بسیار بالایی از شرارت است، یک درجه پایین نیست، درجات پایین نیست، این آخرین درجات شرارت است. بعد باز روایتی است از جابر که احتمالاً همان باشد. قال ان الله يحب الحیء، کسی که با حیاء است، الحلیم الغنی المتعفف، با عفت است، با عفاف است، علی و ان الله یغض الفاحش البذیع السائل الملهف، واقعاً احادیث بسیار روشنی است.

باز روایت دیگری است که از محمد بن سنان در کتاب زهد آمده، ان الحیا و العفاف و العی، عی به اصطلاح ناتوانی و عجز، اعنی عی اللسان، کسی که زبان مثلاً نمی‌تواند خوب صحبت بکند به اصطلاح، لا عی القلب، نه اینکه قلبش نمی‌فهمد، زبان، من الایمان، این هم جهات غیبی است، و ان والفحش و البذاء و الصلاة من النفاق، این حدی را خواندیم در همان حدیث شماره ۳، این به صورت کامل تر است.

این حدیث بله، روایت دیگری است که سندش اشکال دارد به خاطر سهل به قول آقایان، از کتاب ابن محبوب است به قم آمده توسط کلینی نقل شده، عن ابی عبد الله قال البذاء من الجفا و الجفا فی النار، که دیگر جهات غیبی اش را توضیح دادیم.

بعد در کتاب حسین بن سعید همان روایت ابو عبید را که آوردیم کلینی آورده در کتاب حسین بن سعید این جوری آمده، الحیاء من الایمان و الایمان فی الجنة و البذاء من الجفا و الجفاء فی النار، البته بعضی جاها جفا دارد جای دیگر هم نفاق دارد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین